



از سیروس مرادی‌روئین‌تنی که متولد ۱۳۵۸ است، علاوه بر این دفتر، در سال ۱۳۸۲ نیز مجموعه غزلی به نام «آسمان خیره به من» منتشر شده است. دفتر شعر «با قطار دقیقه‌ها برگرد» در ۸۷ صفحه، شامل ۴۶ غزل، توسط انتشارات فصل پنجم چاپ شده است.

با توجه به یورش شاعران جوان و حتی تازه‌کار به غزل، نمی‌دانم باید منتظر یک انقلاب ادبی در غزل بود یا یک بحران؟! بعد از نیما یوشیج، در این عرصه بزرگانی با عنوان «شاعران غزل نو» یا غزلسرایان امروز به میدان پا نهادند که اغلب نیم‌نگاهی به انقلاب ادبی نیما داشتند و آن دسته هم که نداشتند، تحت تاثیر جو کلی جامعه از این امر، نتوانستند در این فضا تنفس نکنند؛ پس امروز غزلی می‌بینیم که علاوه بر اینکه تقویت‌یافته جریان شعر نو و نیمایی است،

**ضیاءالدین خالقی**: سودابه امینی از جمله شاعرانی است که در دهه ۷۰ شناخته شد و اینک در ردیف زنان شاعری که در شعر امروز ایران شاخص هستند قرار می‌گیرد. او شاعری است که اغلب قالب‌های کلاسیک را آزموده و به شعر نیمایی هم علاقه خاصی دارد. او شاعر نوگرایی است اما نوگرایی او در حد اعتدال است، یعنی تعبیر و تشخیص و تشبیه و استعاره‌اش اگرچه تازه است اما اغلب امروزی و مدرن نیست؛ چنانکه فرق است بین تعبیر شعر سبک هندی و تعبیر شعر سپهری. از این رو، هنوز ۵۰ درصد از نگاه، فضا و زبان شعر دیروز، نشانه‌هایش را در شعر او جا گذاشته است. حال اگر یکی پرسید: «این جاگذاشتن خوب است، یا بد؟» باید گفت: «بستگی به شاعرش دارد، چرا که این جاگذاشتن برای هوشنگ ابتهاج، فریدون مشیری و… خوب است اما برای فروغ، شاملو، سپهری و… سمی است که شعر را در ایشان می‌کشد».

مجموعه‌شعر «لیلی و هزار زن» از سودابه امینی را انجمن شاعران ایران در ۸۶ صفحه منتشر کرده ؛ مجموعه‌ای که ۴۹ شعر دارد و شامل غزل‌ها و اشعار نیمایی است. حدوداً نیمی از غزل‌های این دفتر بلندند و دارای ۱۰ و ۱۱ بیت و نیمی دیگر در حدود ۷ و ۸ و ۹ بیت؛ یک غزل ۱۴ بیتی هم دارد؛ آن هم در زمانه‌ای که غزل‌های ۵ و ۶ و ۷ بیتی بسیار رواج دارد و معمول و معقول بودن این امر امروز پذیرفته شده است؛ حتی غزل‌های ۴ بیتی.

غزل امینی، غزل احساس و حماسه و اندیشه است و این هر سه یا هم و در کنار هم، در یک بستر، در غزل امروز، متاع کمیابی است که در اشعار هر شاعری یافت نمی‌شود! «از آشنادانش آوردم که ناگه جوهرم گم شد نخواندم درس اول را، کتاب و دفترم گم شد» و این سه در کنار شعر امینی اولین آیشخور نوآوری‌هایش عصیان است، درست مثل غزل‌های حسین منزوی، بدون آنکه شباهتی به غزل او داشته باشد:

«بر ققنوس من اینک نصیب از آسمان دار
عقاب این را نمی‌داند که آتش در پرم گم شد
چرا گیسوی تاریکم به تنهایی نمی‌پیچد
چرا از خاک برخیزم؟ که روز محشرم گم شد»

سودابه امینی نه‌تنها این عصیان را از ذات و ضمیر خود، با احساس حقیقت‌جویی شاعرانه سر

سیروس مرادی‌روئین‌تنی

یادداشتی بر دفتر شعر «با قطار دقیقه‌ها برگرد» سروده سیروس مرادی‌روئین‌تنی

# زمین در تمنای باران معنا

- وارش گیلانی

دیگر وجود دارد؛ حال در این میان، غزل بعضی دارای التقاط بیشتر و غزل بعضی دیگر دارای التقاط کمتری است. در واقع، شعر کلاسیک را، به معنای اعم، از این التقاط گریزی نیست، زیرا قالب و بنیادش – اعم از غزل و دیگر قالب‌ها– کلاسیک است و در یک چارچوب قرار دارد و در این چارچوب تنها اتفاقات ممکن، در سطح می‌افتند؛ مثل تعبیر تازه و زبان تازه و… البته این زبان، آن زبانی نیست که امکان ایجاد فرم دارد. هر چند در این میان غزلسرایانی با ایجاد تغییراتی خاص، درصد ایجاد فرم‌های متنوع در غزل هستند که نمی‌توان گفت ناموفقند اما کارشان بیشتر آگاهانه است و بر اساس سختی و تحمیلی و شاید هم مصنوعی بنیان گذاشته شده است.

اولین چیزی که با خواندن نخستین غزل این دفتر می‌توان دریافت، روانی کلام و تسلط شاعر بر آن است:

«صدایم ماجرای سنگ و شب شرمنده دریا
دلَم آن سوی صد فرسنگ و شب شرمنده دریا»

غزلی را که برای دوست و استادش خلیل عمرانی سروده، همان روانی را دارد و هم شباهتی به آهنگ مردم جنوب و دارای ضرباهنگ تند:

«لب میند از سخن ای دست که بی‌بال و پر م

آسمانی شده با تو غزل دربردم
شعله‌شعله دلت از هُرم غزل می‌سوزد
چه خلیلانه که در آتشی و بی‌خبرم
کودک موجی و از بندر عشق آمده‌ای
مرد توفانی من، آینه من، پدرم!»

غزل‌ها علاوه بر روانی و درصد بالای آهنگین‌بودن و شباهتی که از درون به آهنگ‌های جنوبی (با همه تنوعش از هرمزگان تا سیستان‌ولوچستان) دارد، نشان از اصالت شاعر و شورش دارد. نه اینکه شهابت آهنگ شعر عروسی شاعر با آهنگ‌های جنوبی یک ارتباط بیرونی باشد، بلکه آن صدای گرم در گروه شاعران «غزل نو؟» شاعران «غزل نوکلاسیک؟» یا گروه شاعران «غزل کلاسیک؟» البته تقریباً همه شاعران گروه‌های نامبرده به‌طور مستقل در یک گروه قرار نمی‌گیرند و در غزل هر کدام‌شان درصدهایی از ویژگی‌های گروه‌های

فرانسه شبیه باشد و متأثر از آن، به مازندران شبیه است و شمال ایران و کل ایران.

گرما و تسلط و اعتمادبه‌نفس را در ابیات ذیل ببینید
«ای گورها که منتظر مرگ چندمید
افسوس خاک‌خورده این گمترین گمید
فردای‌تان دوباره ابلیس روشن است
سرشاخه‌های وسوسه سیب و گندمید…»

حال ببینیم که این روانی و گرمی و آهنگ و رنگ که از اصالت می‌آید، چقدر عمق و گسترا دارد؟

«تا تماشا می‌شوی، آیینه دریا می‌شود
ناگهان‌های پر از شفاف پیدا می‌شود
می‌شوکفد بر لب آدینه‌ها آغاز عشق
وسعتی از یبکران در سینه‌ام جا می‌شود
شانه‌هایت حرمت کوهند و دشت داغدار
زندگی در زمزم نان تو معنا می‌شود…»

آری! آنچه در این پوسته‌های محکم و نفوذناپذیر هست، آنی نیست که این همه مراقبت بخواد. شما به عنوان مخاطب در ۳ بیت بالا و بیت‌های بالاتر، حرفی برای شنیدن نمی‌بینید؛ تمام حرف‌ها توصیف است؛ توصیف‌هایی که تعریف و بلند و بزرگ نشان دادن است اما نشانه‌های این بلندی که برای من مخاطب باورپذیر باشد کو؟ در واقع، اصلاً چیزی نیست تا باورش کنم، فقط توصیف است.

و این معنایش این نیست که در دفتر شعر «با قطار دقیقه‌ها برگرد»، چیزی نیست و دست مرادی خالی است؛ اتفاقاً در این دفتر خبرهایی هست و دست‌های شاعرش پر است، یعنی زمینه و پایه را دارد اما حرفی برای گفتن ندارد. یعنی حرفی شاعرانه؛ حرفی که از صافی شعر بگذرد، حتی اگر این حرف‌ها فلسفی و اجتماعی باشد، چون حتی استحاله‌شدن حرف‌هایی از این دست می‌تواند شاعر را به شعر برساند.

بار دیگر تکرار می‌کنم منظور این نیست که

این دفتر خالی از حرف است، بلکه منظور این است که در این حرف‌ها عصیان نیست، عرفان به معنای عمیقش نیست و حرفی که معنا را به تعویق بیندازد نیست. اخوان ثالث می‌گوید:
«کسی را مرز دانند/ که از این رو به آن رویم بگردانند…»

### درباره مجموعه‌شعر «لیلی و هزار زن» اثر سودابه امینی

## معرفت شاعرانه از طریق زبان

بگو آتش بال افسرده‌ات را
کجا می‌برد رنج خاکستر من
مرتبه عاشقی، مرتبه کافری است…»

و ادامه این غزل آگاه و آگاه‌کننده معقول که نشانه‌های اندیشه شاعری در خود ندارد و امینی را از شاعری دور می‌کند، چرا که این‌گونه سروده‌ها، برخورد آگاهانه با شعر است و تنها به مخاطب می‌فهماند که با شاعر راه‌رفته و پادانشی روبه‌رو است، و نکته دیگر اینکه، در کنار نگاه‌های زنانه یک شاعر زن، که لازم‌ه زنبودنش این است که در شعرش زنانگی کند (اگرچه نه همیشه، چون که بسیاری از مسائل، انسانی است و فرقی بین زن و مرد ندارد) خوب است و لازم است که شاعر زن در شعرش، زنانگی پاک و عقیفش را در کنار محرومیت‌های تاریخی و سنتی و حتی گاه محرومیت‌های امروزی، هنرمندانه بازگو کند تا موثر باشد، نه اینکه فریاد برکشد از سر شعار که هنوز بعضی‌ها نسخه‌اش را با رُست انقلابی می‌پیچند که ریشه در رُست پلشویک‌های قدیمی دارد و رُست فمینیست‌های جدید که هر دو حالش، مستعمل است، زیرا حالا وقت حرف است؛ حرفی که تأثیرش در شعر و کلام، عین عمل است؛ حرف‌هایی از ۲ جنس عالمانه و هنرمندانه!

«تو چشم سوم آوردی و باور هم نمی‌کردی
که آتش در پرم افتاد و راه و رهبرم گم شد
به تلقین من و لیلی چرا بیهوده می‌کوشی
که مجنون از جنون افتاد و مرد از باورم گم شد
عمیق ظلمت چشمان لیلی و هزاران زن خیر می‌داد
از اندوهی که در وی دخترم گم شد…»

و به لحاظ زبانی نیز غزل سودابه امینی، غزل زبان‌آوری‌های ملایم است و دارای شیوایی که فصاحت و بلاغت هم همراه و ضمیمه آن است؛ زبان‌آوری‌های که از نوآوری‌هایی ریشه می‌گیرد؛ وقتی شاعر می‌گوید:

«فَس می‌زند مرگ در خنجر من
به خون می‌رسد عاقبت جوهر من
به افسانه می‌ریزد افسون حوا
که باز آفریند تو را، دختر من!»

فرانسه شبیه باشد و متأثر از آن، به مازندران شبیه است و شمال ایران و کل ایران.

گرما و تسلط و اعتمادبه‌نفس را در ابیات ذیل ببینید
«ای گورها که منتظر مرگ چندمید
افسوس خاک‌خورده این گمترین گمید
فردای‌تان دوباره ابلیس روشن است
سرشاخه‌های وسوسه سیب و گندمید…»

حال ببینیم که این روانی و گرمی و آهنگ و رنگ که از اصالت می‌آید، چقدر عمق و گسترا دارد؟

«تا تماشا می‌شوی، آیینه دریا می‌شود
ناگهان‌های پر از شفاف پیدا می‌شود
می‌شوکفد بر لب آدینه‌ها آغاز عشق
وسعتی از یبکران در سینه‌ام جا می‌شود
شانه‌هایت حرمت کوهند و دشت داغدار
زندگی در زمزم نان تو معنا می‌شود…»

آری! آنچه در این پوسته‌های محکم و نفوذناپذیر هست، آنی نیست که این همه مراقبت بخواد. شما به عنوان مخاطب در ۳ بیت بالا و بیت‌های بالاتر، حرفی برای شنیدن نمی‌بینید؛ تمام حرف‌ها توصیف است؛ توصیف‌هایی که تعریف و بلند و بزرگ نشان دادن است اما نشانه‌های این بلندی که برای من مخاطب باورپذیر باشد کو؟ در واقع، اصلاً چیزی نیست تا باورش کنم، فقط توصیف است.

و این معنایش این نیست که در دفتر شعر «با قطار دقیقه‌ها برگرد»، چیزی نیست و دست مرادی خالی است؛ اتفاقاً در این دفتر خبرهایی هست و دست‌های شاعرش پر است، یعنی زمینه و پایه را دارد اما حرفی برای گفتن ندارد. یعنی حرفی شاعرانه؛ حرفی که از صافی شعر بگذرد، حتی اگر این حرف‌ها فلسفی و اجتماعی باشد، چون حتی استحاله‌شدن حرف‌هایی از این دست می‌تواند شاعر را به شعر برساند.

بار دیگر تکرار می‌کنم منظور این نیست که

این دفتر خالی از حرف است، بلکه منظور این است که در این حرف‌ها عصیان نیست، عرفان به معنای عمیقش نیست و حرفی که معنا را به تعویق بیندازد نیست. اخوان ثالث می‌گوید:
«کسی را مرز دانند/ که از این رو به آن رویم بگردانند…»

اشیا مقدس مانند در مرحله دشواری
انسان به قیامت افتاد هر شعبده شیطان را
شمشیر میسر شد جان را که به مرگ اندوخت
دل گم شد و از خون پرسی دشواری
بیماران را…»

یک چشمه از معرفت‌یابی از طریق زبان آوری در ابیات، این است که: «آدم دستش را نه به سیب و نه به حوا، بلکه به کلیت و همه آن معنا و ماجرایی که سبب سرخ حوا را دامن می‌زند رسانده است. یعنی آدم دستش را در تایید و پشتیبانی آگاهانه از عمل ناخودآگاه حوا (که شاعرانه است و حقیقت در او است)، به انجایی که خود را به معرفت می‌رساند، رسانده است:

«روح من پراکنده در عبور از این دریا
نوبت جنون دارد، موج سرگذشت ما
تا بهشت من می‌سوخد؛ سوخت؛ دوخ‌زی پدید آمد
دست می‌رساند آدم؛ سیب سرخ حوا را
پرشش دگر ماندم در مسیر تاریکی
خارج از زمان بودیم؛ نقش ما چه ناپیدا
سوخت پرفشانی‌ها؛ گلستان نشد جانم
بس که تیره تاییدم، شد جهان شب یلدا»

و گاه این امر از سرس تخیل ناب و اسرارآمیز به انجام می‌رسد:



نگاهی به رمان «پل» اثر مشترک

### روایت گوشه‌ای از زیست روشنفکران وطنی

حسام آبنوس: نخستین چیزی که در رویه‌رو شدن با رمان «پل» توجه هر خواننده و مخاطبی را به خود جلب می‌کند، نوشته شدن ۲ نویسنده روی جلد کتاب است. این رمان را آراز بارسقیان و غلامحسین دولت‌آبادی به صورت مشترک با هم نوشته‌اند. شاید همین که نام ۲ نویسنده روی جلد کتابی آمده باشد، این تردید را به جان هر مخاطبی وارد کند که می‌تواند از این اثر لذت ببرد یا نه؟ اصولاً این سوال ایجاد می‌شود که نویسنده‌های این کتاب هر کدام چه بخشی از این کتاب را نوشته‌اند و چه نقشی در آفرینش آن داشته‌اند؟ آیا فضاسازی و دیالوگ‌ها را یک نفر نوشته و دیگری شخصیت‌ها را ساخته و پرداخته است؟ این سؤالاتی است که می‌تواند در مواجهه با این اثر در ذهن خواننده ایجاد شود ولی باید خیال‌تان راحت باشد که در این اثر قرار است با یک داستان متفاوت رویه‌رو باشید که در پایان کار به خودتان می‌آید و می‌پرسید «چه شد؟» رمان «پل» در واقع روایتی است از زیست شخصی و جمعی روشنفکران وطنی که بارسقیان و دولت‌آبادی آن را برای خواننده در یک اثر داستانی روایت کرده‌اند اثری که در آن اتفاقات بسیاری می‌افتد و خواننده لذت مطالعه را حین خواندن آن از دست نمی‌دهد. به عبارتی باید گفت اگر قصه دوست دارید، اگر اکت و خیز و فراز و فرودهای داستانی را دوست دارید یا به خردروایت‌ها و قصه‌های فرعی در داستان‌ها علاقه دارید، احتمال خیلی زیادی هست که از خواندن پل لذت ببرید. علاوه بر نام نویسندگان روی جلد، نکته دیگری که ممکن است خواننده را از صرافت خواندن «پل» بیندازد، تعداد صفحات کتاب است. رمانی که ۵۸۴ صفحه دارد برای روشنفکرانی که این روزها به خواندن متن‌های کوتاه عادت کرده یک کار بزرگ محسوب می‌شود ولی باید اطمینان داد با خواندن پل نگاه‌تان به اثر بلند عوض خواهد شد، زیرا این اثر به قدری کشش و جذابیت دارد که باور کردنی نیست. بارسقیان و دولت‌آبادی در این اثر بخشی تصویری از زیست روشنفکران وطنی را به خواننده نشانی داده‌اند؛ روشنفکرانی که نان از تنور تناقض می‌خورند. در این اثر تصویری شفاف از آنها ارائه شده و خواننده می‌تواند گوشه‌ای از زندگی آنها را به تماشا بنشیند. آنهایی که رمان «جدابیت عشق» توح زاهدی را خوانده باشند، رمان «پل» را نسخه به‌روز شده آن می‌دانند که روایتی از زیست روشنفکران ایرانی ارائه کرده‌است.

اگر در فضای ادبیات و فرهنگ تنفس کرده باشید، برای برخی شخصیت‌های داستان مابه‌ازای بیرونی پیدا می‌کنید و دست به تفسیر داستان می‌زنید و می‌خواهید نویسنده‌های آن بیشتر اطلاعات بدهند ولی باید یادآوری کرد شما با یک داستان رویه‌رو هستید که یک پای آن در واقعیت است و شاید خیلی هم نتوان به آن تکیه کرد ولی در هر صورت نویسندگان «پل» داستانی برای خواننده آماده کرده‌اند که پر از غافلگیری است. نویسندگان کتاب برای روایت این اثر فرم‌های مختلف استفاده کرده‌اند و زبانی توجه‌برانگیز را برای روایت داستان‌شان به کار برده‌اند. هرچند از نظر نثر داستان ما با نثر پیچیده و سنگینی رویه‌رو نیستیم ولی فرم روایت به شکلی است که خواننده در یک دایره بزرگ می‌چرخد. پنجشنبه بیست‌وچهارم مرداد ۱۳۹۲، تهران روز گرمی را اقرار است پشت سر بگذارد. در این روز گرم ما شاهد یک روز از زندگی آدم‌های این شهر هستیم. آدم‌هایی که موفقیت یکی‌شان، شکست دیگری است. این پل‌هایی که باید آدم‌ها را به هم وصل کند، آدم‌ها را از هم دور می‌کند. در کنار هر کدام از این پل‌ها داستان‌هایی رخ می‌دهد. داستان‌هایی که از صبح گرم تابستانی شروع می‌شود و تا آخرین ساعات شب طول می‌کشد. اتفاقات «پل» در یک روز اتفاق می‌افتد که نویسندگان با هنر خود این یک روز را به شکلی جذاب و غیرتکراری برای خواننده بازگو کرده‌اند. البته اثر از رفت و برگشت در زمان خالی نیست ولی محور اصلی یک روز است و باقی رفت و برگشت‌های زمانی به گذشته است. نکته‌ای که درباره «پل» باید به آن اشاره شود، جریان داشتن زندگی است. نویسندگان این کتاب در خلأ دست به روایت نر زده‌اند و جهان داستانی خود را در فضای ذهنی و شخصی خودشان بناکرده‌اند، بلکه شخصیت‌ها و اتفاقات نسبت زیادی با زندگی دارند و به همین خاطر جریان زندگی در طول رمان قریب به ۶۰۰ صفحه‌ای بارسقیان – دولت‌آبادی مشهود است و به چشم می‌آید. شخصیت‌های داستان هر کدام زوایایی دارند که آنها را باورپذیر تر می‌کند و اتفاقاتی که برای‌شان رخ می‌دهد، کار را خواندنی و جذاب می‌کند. در مرور این کتاب نکته‌ای که بتوان به عنوان یک ضعف برای «پل» برشمرد به چشم نمی‌آید. رمانی که برخلاف حجم از ضرابهنگ منطقی و قابل قبولی بهره می‌برد و خواننده باور نمی‌کند در چشم برهم زدن به صفحات پایانی رسیده و با نویسندگان کتاب وارد زندگی روشنفکران وطنی شده‌است؛ روشنفکرانی که به کسی جز خودشان اصالتی نمی‌دهند.

رمان «پل» اثر مشترک را نشر اسم با قیمت ۴۲ هزار تومان منتشر کرده است.